حافظ و مولوی مهر پرست؟!

امیدیانی، سید حسین

شرح و تفسیر اشعار و آثار ادبی و عرفانی و علمی گذشتگان از دیرباز مورد توجه اندیشمندان و صاحبنظران بوده و ای بسا که در برخی از موارد، بدون استفاده از این تفاسیر و شرح و نقدها استفاده‏ شایسته و بایسته از آثار ارزشمند بزرگان مقدور نباشد.اما نکته‏ای که باید به آن توجه شود و انتظار می‏رود که پژوهشگران و دانشمندانی که به شرح و تفسیر آثار صاحبان اندیشه و مفاخر علمی و ادبی‏ این مرز و بوم می‏پردازند،به آن توجه کافی داشته‏ باشند،این است که در این کار حساس امانت را مرعی دارند.

متاسفانه برخی از شروح و تفاسیر موجود دقیقا مناسب این نام نیستند،چون وقتی ذهن آدمی‏ مشوب و پایبند نظریه‏های خاصی باشد،برای‏ نمونه اشعار حافظ و مولانا و...را در همان‏ چارچوب مقبول خویش می‏بیند و می‏خواهد نظریه‏ خود را به اشعار آنان تحمیل کند،و آنها را با آن‏ تطبیق دهد.

در حقیقت میان یک محقق و ادیب که در جستجوی معانی اشعار حافظ و مولانا و...است‏ با محققی که می‏کوشد تا معنایی را به شعری حمل‏ کند تفاوت بسیار است.

متاسفانه برخی از محققان و دانشمندان معاصر ایرانی با پیش‏داوری‏هایی مضامین و اصطلاحات و تعبیرات عارفانه شعرایی چون حافظ و مولانا و... را دلیل دلدادگی و دلبستگی آنان به آیین مهر(میترا) دانسته‏اند و بدیهی است که احترام به موارد مثبت‏ آیین‏ها و ادیان باستانی امری است جدا از اینکه‏ شاعری عارف و مسلمان را پیرو آئین مهری قلمداد کنیم،که این جز برداشتی کاملا سطحی و اشتباه‏ چیز دیگری نیست.

در اینجا به طور مثال نظریات آقای هاشم رضی(1) محقق معاصر در کتاب«آیین مهر»(میترائیسم)را درباره شعرای عارف ایران نقل می‏کنم:

ایشان در صفحه 220 کتاب آیین مهر(1371) نوشته‏اند:

«...ملاحظه شد که شاعران عارف و آگاه ما چگونه با کاربرد مضامین و اصطلاحات مهردینی، به بیان دلدادگی و شوریدگی و دلبستگی خود نسبت به طریقت مهری پرداخته‏اند،به ویژه بیان و اشعار حافظ و هاتف،مولانا و نوشته‏های‏ شیخ اشراق سهروردی و...جای گمان باقی‏ نمی‏گذارد...».و در صفحه 351 نیز چنین آمده‏ است:«...در اینجا باید اشاره به خرابه‏ها یا خرابات،یا دیر مغان کرد که همان مهرابه‏هاست و در ادبیات و اشعار عارفانه از«مغبچگان»بسیار یاد شده است که در بگمازها(مهمانی و صرف خوراک‏ مقدس)و مقدمات سماع،به پذیرایی و ساغرگردانی و پذیرایی از مهر دینان‏ می‏پردازند...».

همچنین در صفحات 363 و 364 و 367 نوشته‏اند:

«...مقام پدر پدران که بسیار پارسا بود و عالی‏ترین مقام را در مدارج میترایی داشت،در ادبیات پارسی،به ویژه در اشعار حافظ«پیر مغان» شد.مطالعه اشعار حافظ درباره تاثیرات آیین‏ میترایی دروی(!)و همچنین نظر حافظ درباره آیین‏ میترا و چگونگی اجمالی آیین میترا در عصر حافظ بسیار جالب است.

حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است‏ برهمانیم که بودیم و همان خواهد بود

حافظ اشاره به آیین خود می‏کند(!!!)وی اشاره‏ به ایران گذشته می‏کند.هنوز همان نیروی راستی و ایمان و درستی ایران باستان در وی بیدار است و اشاره می‏کند که تدلیس‏ها و سالوس‏های عصر و صوفی‏بازی و خانقاه‏نشینی و راهبی که از مشخصات آن عصر شده بوده،در وی و همراهانش بی‏تاثیر است،چون:«برهمانیم که بودیم‏ و همان خواهد بود».در بندهای گذشته متذکر شدم که روحانیان و بزرگان آیین میترایی نیز«مغ» خوانده می‏شدند و کتیبه‏هایی در تایید این مورد موجود است.پیر مغان همان پتر(-پدر)مغان،یعنی‏ پدر مغان،پیر مغان،و بزرگ و سرور روحانیان‏ آیین میتراست.

گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن‏ پیر ما گفت که در صومعه همت نبود

در اینجا بحث از این بیشتر جایز نیست.تنها به‏ نقل یک غزل حافظ می‏پردازم که با حسرت از برای‏ سپری شدن سلطه آیین مهر گفت و گو می‏کند(!):

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

در این بیت اشاره است به نشان مهر که بر پیشانی‏ مهری‏دینان،در مدارج معینی داغ می‏شد و در این‏باره قبلا بحث شد و در بند بعدی نیز گفت و گویی خواهم کرد و«رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود»اشاره است به همان نشان مهر(رقم مهر) که بر پیشانی داغ می‏شد.

یاد باد آنکه چو چشمت به عتابم می‏گشت‏ معجز عیسویت در لب شکرخا بود

و یا تکرار دیگر در این بیت:

گوهر مخزن اسرار همان است که بود حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود

در این بیت با نامبردن از عیسی در واقع از مهر(-مسیحا)یاد می‏کند و دلایل این امر امروزه‏ واضح و مشهود می‏باشد،البته برای آن گروهی که‏ درباره مهر و مسیح مطالعاتی داشته باشند.

یاد باد آنکه چو یاقوت قدح خنده زدی‏ در میان من و لعل تو حکایت‏ها بود

و این نیز به یاد مراسم میزد(2)مهری و نوشیدن شراب و مجلس انس و صفا در مهرابه‏هاست،و بیت بعدی:

یاد باد آنکه صبوحی زده در مجلس انس‏ جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود

اما این مراسم در کمال ادب و با توجه به وقار و اخلاق خاص مهری برگزار می‏شده است و از آن‏ صوفی مآبی و درویشی که همراه با کثافت‏کاری اخلاقی و ایجاد خلسه و نشأه بود به دور می‏بود:

یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب‏ آنکه او خنده مستانه زدی صهبا بود

و در بیت بعدی به کلاه فریژی،یا کلاه شکسته‏ مهری اشاره می‏کند.این کلاهی است که از قسمت‏ فوقانی به سوی جلو برگشته و به اصطلاح شکسته‏ است و مهری‏دینان برای تشخیص به پیروی از میترا به سر می‏نهادند.هم چنین به پیک خورشید در قالب«مه نو»اشاره می‏کند:

یاد باد آنکه نگارم چون کله بشکستی‏ در رکابش مه نو پیک جهان‏پیما بود

شکی نیست که این غزل را حافظ با توجه به آیین‏ میترا که خود از سالکان آن بوده(!!!)سروده است. درباره این غزل و سایر غزلهای حافظ که اشارات‏ صریحی در این باب دارد،جای مطالعه بسیار است.»(3)

جناب هاشم رضی آنگاه با عنوان«نگاهی گذرا به‏ برخی تأثیرات آیین مهر در ادب و عرفان فارسی» در ص 367،کتاب مذکور چنین می‏گویند:

«پیروان مهر،هرگاه که می‏خواستند به خرابه، خرابات و مهرابه اندر شوند،پیش از ورود، شست و شو و غسل می‏کردند.در غزلی،حافظ به‏ وضوح و روشنی،آداب ورود به مهرابه را شرح‏ می‏دهد.اما نه بدان صراحت که پرده اسرار بدرد، بلکه با نکته و لغز بیان می‏کند و همه اصطلاحاتی‏ که به کار برده به روشنی بیانگر آداب و رسوم و بیان‏ آیین مهر است.

دوش رفتم به در میکده خواب آلوده‏ خرقه‏تر،دامن و سجاده شراب آلوده

آمد افسوس کنان مغ‏بچه‏ای باده فروش‏ گفت بیدار شو ای رهرو خواب آلوده

شست و شویی کن و آنگه به خرابات خرام‏ تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

به هوای لب شیرین دهنان چند کنی‏ جوهر روح به یاقوت مذاب آلوده

به طهارت گذران منزل پیری و مکن‏ خلعت شیب چو تشریف شباب آلوده

پاک و صافی شو و از چاه طبیعت به درآی‏ که صفایی ندهد آب تراب آلوده

گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست‏ که شود فصل بهار از می‏ناب آلوده

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق‏ غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

گفت حافظ لغز و نکته به یاران مفروش‏ آه از این لطف به انواع عتاب آلوده

مغان مهری و پیروان آیین مهر،هنگام طلوع،و به‏ میان سپهر رسیدن و غروب خورشید برای نماز خورشید یا«مهر نیایش»قیام می‏کردند.خواجوی‏ کرمانی در غزلی گوید:

بیا که پیش رخت بنده‏وار سجده کنم‏ چو آفتاب برآید مغان قیام کنند»

آقای رضی در ادامه مولانا را هم رهرو آیین مهر معرفی می‏کنند!!!که عینا نقل می‏شود:

«آیا در این غزل عمیق،شیوا و پرمعنی مولانا جلال الدین بلخی،چه اشارات نابی نهفته است:

چو غلام آفتابم،هم از آفتاب گویم‏ نه شبم نه شب‏پرستم که حدیث خواب گویم

چو رسول آفتابم،به طریق ترجمانی‏ به نهان ازو بپرسم،به شما جواب گویم

به قدم چو آفتابم به خرابه‏ها بتابم‏ بگریزم از عمارت سخن خراب گویم

به سر درخت مانم که ز اصل دور گشتم‏ به میانه قشورم همه از لباب گویم

چو ز آفتاب زادم به خدا که کیقبادم‏ نه به شب طلوع سازم نه ز ماهتاب گویم

اشاره بر این است که چون بنده و غلام آفتاب‏ (-مهر)هستم،به همین جهت از آفتاب سخن‏ می‏گویم(بیت منقول از خواجو در فوق که اشارت‏ به غلام و بنده بودن آفتاب دارد)در قرینه‏ای در مهر یشت،چنان که گذشت،دیو شب و ظلمت و دیو خواب و تنبلی،بر ضد بغ مهر هستند.در بیت دوم‏ اشاره است که چون رهرو آیین مهر است(!!!) لاجرم به صورت ترجمانی،اسرار را جویا شده به‏ صورت پنهانی و سپس جواب می‏گوید:در بیت‏ بعدی نیز اشارت در آن است که چون به قدم به مثال‏ آفتاب است،یعنی رهرو طریقت آفتاب است، لاجرم به خرابه‏ها(-مهرابه‏ها)بتابم،روان شوم و پویا باشم از عمارت می‏گریزم،از آن عمارت و ساخت و درستی و ظواهر عامه‏پسند-و سخن از خرابه و دیر و جایگاه آفتاب،خانه آفتاب، می‏گویم.»

آقای رضی آنگاه شمس تبریزی را هم پیر و مرشد طریقت مهری معرفی می‏نمایند!!!به این صورت:

«اصولا اسناد لقب شمس که به معنای مهر، آفتاب و خورشید است برای مرشد و استاد معنوی و پیر مولانا قابل تامل و مطالعه است.شمس یک‏ پدر،پیر و مرشد یا پدر پدران در طریقت مهری بوده‏ است(!!!)مولانا درباره شمس تبریزی که مسلما جلوه‏گاه مهر حقیقت و نور الانوار بوده چنین‏ می‏گوید:

شمس تبریزی که نور مطلق است‏ آفتاب است و ز انوار حق است

شمس باشد بر سبب‏ها مطلع‏ هم از او حبل سبب‏ها منقطع

شمس تبریزی یکی از پیران بزرگ و پدر پدران‏ بوده است(!!!)

مولانا پس از آن همه کسب علم و دانش و سرکردن دوران زهد و ریاضت،چون به‏ شمس(-مهر،خورشید،آفتاب)می‏رسد و محضر وی را درک می‏کند،می‏گوید:

مرده بدم،زنده شدم گریه بدم،خنده شدم‏ دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

گفت که تو شمع شدی،قبله هر جمع شدی‏ جمع نیم،شمع نیم دود پراکنده شدم

گفت که شیخی و سری،پیشرو و راهبری‏ شیخ نیم،پیش نیم،امر تو را بنده شدم

و در این جاست که می‏گوید«غلام آفتابم»یا «رسول آفتابم»یا«ز آفتاب زادم»و...

...در آیین مهر،یکی از فرمانهای مؤکد،حفظ اسرار است،یک رهرو چون پذیرفته می‏شود، سوگند یاد می‏کند که اسرار و تعالیم را حفظ کند و بازگو ننماید.در کیش الوزیسی،نیز چون در آیین مهر گسترده در غرب،مجازات فاش کردن‏ اسرار،مرگ بوده است،مولانا در«دیوان کبیر»، بارها از سخنان شمس«به اسرار»تعیین کرده است:

مفخر تبریز تویی،شمس دین‏ گفتن اسرار تو دستور نیست

یا:

ای بگفته در دلم اسرارها وی برای بنده پخته کارها

و از همین قبیل است:

اسرار این را مو به مو بی‏پرده و حرفی بگو ای آن که حرف و لحن را اندر بیان آمیختی»

(4) موارد بالا گوشه‏ای از نظرات محقق معاصر جناب هاشم رضی بود و همان طور که ملاحظه شد ایشان حافظ را پیرو آیین میترا،پیر مغان را بزرگ و سرور روحانیان آیین میترا،و خرابات را همان مهرابه‏ (معبدی مهری)معنی فرموده و مولانا و شمس را نیز رهرو آیین میترا معرفی نموده‏اند.

این گونه تعبیر و تفسیر اشعار عرفای مسلمان‏ ایرانی و نتیجه‏گیری در مورد آیین و مرام و مسلک‏ آنان بسیار بی‏انصافی و به دور از حقیقت است و اگر قرار باشد شعر عرفانی را این چنین تفسیر کنیم، دیگر نباید به حافظ و مولانا و شمس بسنده کنیم، بلکه همه عرفای قبل و بعد از حافظ نیز مشمول‏ همین آیین‏ها و مسلک‏ها خواهند شد.در صورتی‏ که می‏دانیم چنین نیست و این گونه برداشت‏ها از یک سو نوعی ساده‏انگاری و از سوی دیگر ظلم به‏ عرفای مسلمان ایران است.

پی‏نوشت:

(1)البته جناب آقای هاشم رضی از محققین‏ پرکار و پرتلاشند و در مباحث ادیان،دین زرتشتی،آیین مهر و سایر آیین‏ها...تحقیقات ارزشمندی دارند.

(2)منظور از این کلمه خوراکی است که تا حدی جنبه‏ مذهبی و تقدس دارد.

(3)این مطالب در کتاب«فرهنگ نامهای اوستا»،تالیف‏ هاشم رضی،صفحات 1260 الی 1262(چاپ 1346)نیز آمده است.

(4)«آیین مهر»ص 374 که پس از پایان مطلب این منابع را نیز ذیل صفحه ذکر کرده است:

«سرچشمه عرفان ایران»دکتر مسعود همایونی، تهران 1368

«مقالات شمس،تصحیح و تعلیق محمد علی موحد، تهران 1369

«دیوان حافظ»،ویراسته هاشم رضی،چاپ اول، تهران 1341

«دانش نامه»و«دیوان حاج ملامحمد هیدجی»،با مقدمه و تصحیح غلامحسین رضانژاد

«کلیات شمس تبریزی»چاپ امیر کبیر 1362

«حکمت خسروانی»،هاشم رضی،ماهنامه چیستا،سال‏ 70-1369 شماره‏های 78 به بعد.